هوالعلیم

بررسی معنای امام و نبی و اثبات برتری مقام امامت بر نبوت (۱)

اثبات جایگاه امامت با بررسی آیات مربوط به حضرت ابراهیم

برگرفته از کتاب «امام شناسی»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّى جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾[1]

معنای امام و برتری مقام امامت بر نبوت

باید در این آیه مبارکه بحث نمود که مراد از امام چیست؟ و هدایت به امر خدا کدام‌است؟ و تعلیل امامت به صبر و ایقان به‌آیات خدا چه ربطی به امامت دارد؟

برای توضیح معنی امام می‌گوئیم: که خداوند می‌فرماید:

---

[1] سوره بقره ۲ ـ آیه ۱۲٤.

﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً ، قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ﴾[1]

و یاد آور وقتی را که خداوند، ابراهیم را به‌امتحاناتی آزمایش نمود، و او از عهده آنها به‌خوبی برآمده، آنها را تامّ و تمام به‌جای آورد، خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم.

ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذرّیه من نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب نمود: که عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

امامتی را که خدا به ابراهیم داد، در زمان پیری آن حضرت بود؛ چون طبق مدلول این آیه بعد از عهده برآمدن از امتحانات بود؛ و مهمّترین امتحانات او داستان ذبح فرزندش اسمعیل است، و خداوند اسمعیل و اسحق را در سن پیری به آن حضرت داد.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَب لِی عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِيعُ الدُّعاءِ﴾[2]

---

[1] همان

[2] سوره ابراهیم: ١٤ ـ آیه ٣٩

حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری به‌من اسمعیل و اسحق را بخشید، و به‌درستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می‌شنود.

و چون هنگام اعطاء امامت به آن حضرت، او تقاضای امامت برای ذریّه کرد پس این اعطاء و سؤال در حال وجود ذریه که در سنین پیری بوده است واقع شده است؛ و قبل از پدید آمدن ذریّه با وجود یأس و نومیدی ابراهیم، این سؤال و تقاضا از نقطه نظر ظاهر بی‌جاست.

کسی که از اولاد آوردن به‌کلّی مأیوس است معنی ندارد بگوید: آیا به ذریه من هم امامت را می‌دهی؟ او باید از این دعا رفع ید کند، یا لا اقلّ بگوید: إنْ رَزَقْتَنِی ذُرِّیةً؛ اگر بعد از این اراده‌ات تعلّق گرفت و با وجود یاس من، اولادی به‌من دادی آیا منصب امامت را در آنها قرار می‌دهی یا نه؟

دلیل آنکه ابراهیم از اولاد آوردن مأیوس بود آیات قرآن کریم است. ﴿وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیْفِ إِبْراهِیمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ * قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ * قالَ أَ

بَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ﴾[1]

ای پیغمبر آنها را از میهمانان بزرگوار ابراهیم خبر بده (فرشتگانی که چون برای عذاب قوم لوط می‌رفتند، از خیمه ابراهیم گذر نموده، و به‌عنوان میهمانی وارد خیمه شدند) در وقتی‌که بر ابراهیم وارد شده و بر او سلام کردند (ابراهیم برای آنان غذائی آورده و چون فرشته بودند نخوردند.)

ابراهیم گفت: ما از شما ترسانیم!.

گفتند: نترس (ما به شما کاری نداریم و برای عذاب قوم لوط می‌رویم)، اینجا آمده‌ایم که تو را به‌طفل دانائی بشارت دهیم.

ابراهیم گفت: آیا به‌من بشارت اولاد می‌دهید، در حالی‌که پیری مرا در برگرفته، مرا به چه بشارت می‌دهید؟

گفتند: ما تو را بحقّ بشارت می‌دهیم، و از مأیوسان رحمت الهی مباش.

عیال ابراهیم، ساره نیز از آوردن اولاد مأیوس

---

[1] سوره الحجر: ۱۵ ـ آیات ۵۱ الی ۵۵

بود. ﴿وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِى شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَهِ رَحْمَتُ اللَهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾[1]

زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می‌شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی بنام اسحق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می‌زایم، و بچّه می‌آورم در حالی‌که من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است.

از این آیات، یأس حضرت ابراهیم از اولاد در سنّ پیری به‌خوبی واضح می‌شود؛ و بنابراین تقاضا و سؤالی که بر امامت ذریه در حال اعطاء منصب

---

[1] سوره هود: ۱۱ ـ آیه ۷۱ ـ ۷۳

امامت به او بوده است، در سنین پیری که خداوند به او اسمعیل و اسحق را داده بود، واقع شده است.

بنابراین نتیجه این می‌شود که امامت ابراهیم بعد از نبّوت او، و در سنّ پیری بوده است، یعنی امامت غیر از نبوّت است؛ بلکه مقامی عالی‌تر و والاتر از آن‌است.

روی این زمینه مراد از آیه ﴿إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ یعنی تو را مقتدائی قرار می‌دهم که افراد بشر بتو اقتدا کنند، و از گفتار و کردارت پیروی کنند.

پس امام کسی است که مردم باید در کارهای خود و گفتار خود و سلوک خود، و بالأخره در افکار و عقائد و اخلاق و ملکات خود از او تبعیت کنند.

نقد برداشت برخی از مفسرین از معنای امام در آیه شرفه

از همین جا بعضی از مفسّرین به اشتباه افتاده و تصوّر کرده‌اند که مراد از امام در این آیه شریفه همان معنای نبوّت است، چون مردم به پیغمبر اقتدا می‌کنند در دین خود؛ و شاهد آورده‌اند این آیه را. ﴿وَ ما

أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَهِ﴾[1]

و این توهم بسیار بی‌جاست زیرا اوّلًا لفظ اماماً در قول خدا: ﴿إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ مفعول دوّم جاعلک می‌باشد، و چون جاعل اسم فاعل است و اگر معنی ماضی داشته باشد عمل نمی‌کند و مفعول نمیگیرد مسلمّاً به معنی حال و استقبال است.

یعنی ای ابراهیم من از این به‌بعد تو را امام قرار می‌دهم و چون ابراهیم در حال این خطاب منصب نبوّت را داشته است مسلّماً امامت غیر از نبوّت است.

به علاوه خود همین خطاب که من تو را امام قرار می‌دهم، وحی آسمانی بوده و بدون منصب نبوّت صورت نمی‌گیرد، و بنابراین حضرت ابراهیم قبل از منصب امامت پیغمبر بوده است و امامت در اینجا به معنی نبوّت نخواهد بود.

و ثانیاً، گفتیم که این منصب امامت بعد از امتحانات ابراهیم و از جمله ذبح فرزندش اسمعیل در سنین پیری بوده است، و مسلمّاً قبل از آن وقت

---

[1] سورة النساء: ٤ ـ صدر آیه ٦٤

ابراهیم پیغمبر بوده؛ چون قبل از اولاد آوردنش که ملائکه در حال عبور برای هلاکت قوم لوط در پیش او حاضر شدند نبی مرسل بوده است، و نتیجه این می‌شود که امامتش بعد از درجه نبّوت بوده است.

معنای امام و نبی و وصی و تفاوت آنها

علّت اشتباه اینگونه از مفسّرین، کثرت دوران لفظ امام است در غیر موارد صحیحه به تسامحات عرفیه، به‌طوریکه تصوّر کرده‌اند هر کس جنبه ریاست و تفوّقی داشته باشد می‌توان او را امام گفت، و چون پیغمبر مُطاع است و تفوّق دارد لذا تعبیر از او به امام شده است.

لذا بعضی امام را در این آیه مبارکه به نبیّ، و بعضی به رسول، و بعضی به مُطاع، و برخی به وصیّ و خلیفه، و رئیس و قائد، تفسیر و تعبیر نموده‌اند و هیچیک از آنان صحیح نیست؛ چون معنی نبی از نبأ است و نبا به معنی خبر است.

نبی کسی است که خدا از درونش به او خبر می‌دهد و این غیر معنی امام است؛ همچنین رسول کسی است که مأموریت برای تبلیغ دارد و لازمه آن

این نیست که مردم او را مقتدا بدانند و در ظاهر و باطن از او پیروی کنند و کلام او را بشنوند و عمل کنند و بنابراین معنی رسول نیز غیر معنی امام است. امّا مطاع یعنی انسان به حیثی بوده باشد که مردم مطیع او باشند. این لازمه نبّوت و رسالت است و غیر معنی امامت.

و امّا خلیفه و وصّی معنای نیابت دارند نه امامت و رئیس نیز کسی را گویند که مصدر حکم باشد و لازمه او مطاع بودن اوست و هیچیک از اینها معنی امام نیست. امام از ماده امّ یؤمّ و همان‌طور که ذکر شد، مقتدا بودن است و امام مطلق کسی است که در تمام شئون از سکون و حرکت، خواب و بیداری، ظاهر و باطن، گفتار و کردار، عمل و اخلاق، عقیده و ملکات، همه و همه مردم باید از او پیروی نموده، و نگاه به او کرده، طبق آثار او از او تبعیت کنند.

و لذا می‌بینیم در این آیه مبارکه این معنی برای امام بسیار بجا و پسندیده است، که خدا به ابراهیم بگوید: (پس از آنکه به مقام نبوّت و رسالت یعنی به مقام تلّقی وحی آسمانی و ابلاغ آن به افراد انسان رسیده است) حال من تو را مقتدا قرار دادم که از هر

جهت باید از شئون تو پیروی کنند.

ولی هر یک از آن معانی مذکور را به جای امام بگذاریم معنی درست نمی‌شود: صحیح نیست بگوئیم (بعد از دارا بودن مقام نبّوت و رسالت) انی جاعلک نبیاً او رسولًا او خلیفةً او وصیاً او رئیساً.

و نیز باید دانست که تخالف معنی امام با معانی این الفاظ، مجرّد عنایت لفظیه و اعتبارات کلامیه نیست، بلکه اختلاف در حقائق معانی آنهاست، در معنی امام حقیقتی است که هیچ یک از معانی آن الفاظ دارای آن حقیقت نیست.[1]

[1] . این مقاله از کتاب امام شناسی ج اول، ص ۱۲۷-۱۳۱ گرداوری شده است.